

چند سال پیش کتابی تحت عنوان فراز و فرود فرقه ی دمکرات آذربایجان بترجمی آقای منصور همای در تهران منتشر شد. این کتاب در واقع ترجمه ی قسمتی از کتاب پروفیسور جمیل حسنی درباره تاریخ پرحادثه ی سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ شمسی در آذربایجان جنوبی است. از آنجایی که کتاب فوق و کتاب دیگری که سال گذشته در تهران در همین مورد و از همان نویسنده ترجمه و چاپ شد که نه با اجازه نویسنده بود، و نه رضایت خاطر نویسنده و بیشتر از آن خوانندگان آذربایجانی را فراهم میگرد، پروفیسور حسنی در مقاله ای که بتاريخ ۸ ژوئیه سال ۲۰۰۹ در روزنامه «۵۲۵ نجی قزت» درج کرد، برخی مسائل در مورد این دو کتاب و موضوعات مربوط بدانها اشاره کرد که برای خوانندگان کتابهای مزبور و افکار عمومی میتواند مفید فایده باشد؛ بدین لحاظ اقدام بترجمه و چاپ متن مزبور کردیم تا بقول معروف در تنویر افکار بکار آید.

در فقدان حس مسئولیت

در اواخر سال گذشته دوستی که در ایران زندگی میکند با تلفن خبر انتشار کتابم را بمن داد و چند روز بعد دو نسخه از کتاب مزبور را برایم فرستاد. با دیدن کتاب برام معلوم شد که کتاب منشره توسط انتشارات «شیرازه»، تحت عنوان «آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد» ترجمه ی کتاب من بزبان روسی و چاپ شده در سال ۲۰۰۳ در باکو: «آذربایجان جنوبی، آغاز جنگ سرد» میباشد. برای من خیلی جالب توجه بود که با وجود اینکه ایران و آذربایجان اینقدر از نظر جغرافیایی بهم نزدیک هستند و با عطف به وضع ارتباطی عادی بین تهران و باکو چگونه است که نه مترجم و نه انتشاراتی «شیرازه» در مورد این انتشار مهم اطلاع دادن بما را لازم ندانسته اند. علیرغم مراعات عادیتین قواعد اخلاقی توسط ایشان، ماتشکر عمیق خود را از آقای منصور صفوتی که بعنوان مترجم بسیار محترم زحمت زیادی کشیده، و مدیر انتشارات خانم جلالی نائینی ابراز میدارم. بدان سبب که چند سال قبل در رابطه با همین موضوع، و بر اساس کتابهای منشره من در باکو «آذربایجان جنوبی در بین تهران- باکو- مسکو (۱۹۴۶-۱۹۴۵=۱۳۲۵-۱۳۲۴) و «محل شروع جنگ سرد: آذربایجان جنوبی ۱۹۴۶-۱۹۴۵=۱۳۲۵-۱۳۲۴» شخصی بنام منصور همای بخشهایی از این کتابها را که فقط بنفع ایدئولوژی ایرانی میبود ترجمه کرده و بی اطلاع من در تهران منشر کرده بود: «فراز و فرود فرقه ی دمکرات آذربایجان»، در مقام مقایسه کتاب حاضر قدم مهمی بجلو است و در آن برخی مراتب توجه شده است. اما علیرغم آن و بعد از آشنایی با کتاب منشره در تهران در سال ۲۰۰۸ و مخصوصاً مقدمه ی نوشته شده باین کتاب توسط آقای دکتر بهرام امیراحمدیان، ضرورت اعلام برخی فکرها و ملاحظاتمان بمیدان آمد.

قبل از همه باید خاطر نشان کنم که آمدن نام مؤلف و مترجم در کنار هم برای ما غیرقابل فهم است. مؤلف جایگاه خود را دارد و مترجم جای خویش را. حال آنکه مشاهده ی روی جلد کتاب این تصور را ایجاد میکند که گویا ما کتاب را مشترکاً با آقای منصور صفوتی نوشته ایم. درست است که در صفحه ی تیترا داخلی و سخن مترجم جای آقای صفوتی معلوم میشود، با همه این طرح روی جلد بدین ترتیب درست نیست. اگر نیازی بذکر نام مترجم در روی جلد باشد، نقش وی بعنوان مترجم مطلقاً باید قید شود. جا دارد خاطر نشان بشود که طراحی و ترتیب جلد کتاب بسیار عادی و ساده است. بی شک اگر مترجم و ناشر ما را در جریان امر میدادند، ما میتوانستیم درباره جالب تر کردن روی جلد و متناسب کردن آن با موضوع با تان کمک بکنیم. متأسفانه چنین مراجعتی صورت نگرفت.

یکی از نکاتی که در کتاب ۲۰۰۸ تهران جلب توجه میکند، درج نشدن منابع بیشمار و آپارات علمی در کتاب است. کسانی که با چاپ روسی سال ۲۰۰۳ کتاب در باکو آشنایی دارند خوب میدانند که، این یک کتاب علمی-آکادمیک است و در این نشر تعداد زیادی مواد آرشیوی بگردش در آمده است. ولی در نشر تهران چون استنادات علمی ذکر نشده اند، موضوع کاراکتر حکایوی و روایتی بخود گرفته و چنین مینماید که رویدادها عبارت از روایت یا حکایت مؤلف هستند. از نظر ما محروم کردن مونوگرافی از آپارات علمی اش یک نقصان جدی است و نایستی بدان راه داده شود.

مترجم درمدخل کتاب مینویسد: «از نگاه به فاکت ها و منابع مورد مراجعه که در نوشتن کتاب مورد استفاده قرار گرفته معلوم میشود که بدست آوردن چندین هزار فاکت تاریخی و یاد گرفتن و استفاده از آنها در کتاب، در امکان هر مؤلف و نویسنده ای نیست». البته بهتر میبود با این منابع که مترجم با دید مثبتی نگریسته است، خوانندگان فارس زبان خودشان بلاواسطه آشنا میشدند. زیرا حوادثی که در متن همین منابع جریان پیدا میکنند، حقیقی تر و باور انگیز تر دیده میشوند.

مترجم در ابتدای کتاب ذکر میکند که: در زمان دیدار با وی در سال ۲۰۰۳، مؤلف بجای عبارت «آذربایجان جنوبی» که مکرر از آن استفاده میکند، به مترجم اجازه ی استفاده از «آذربایجان ایران» را داده است. و گویا غیر از این در ترجمه کتاب هیچ تغییری راه نیافته است. در مورد مطلب نخست باید بگویم که برآستی هم من با آقای صفوتی در آن زمان چنین صحبتی داشته ایم و اکنون هم من چنین حساب میکنم که در استفاده از عبارت آذربایجان ایران چیز ناراحت کننده ای وجود ندارد. و حتاً در کتابهای من که آذربایجان، ترکیه، روسیه، آمریکا و دیگر کشورها منشر میشود از عبارت آذربایجان ایران بکرات استفاده میشود. اما متأسفانه نقصانهای موجود در کتاب چاپ تهران فقط به تفاوتی عبارتی از متن اصلی کتاب محدود نمیشود. در برخی جاها نظرات ما بصورت تحریف شده ارائه میشود و در یک سری از حالات نکاتی که بنظر ما مهم میآمده در ترجمه ی فارسی کتاب جایی ندارند. البته ما چنین فکر میکنیم که، انتصاب آن به مترجم تنها صحیح نیست چون کتابهایی با

موضوعاتی این چنین حساس برای ایران، از ممیزی خاصی رد میشوند. تقسیمات کشوری که در کتاب بصورت «یالت» نوشته شده در همه جا بشکل «استان» در آمده است. ولی چنانکه معلوم است ایالت تقسیم کشوری بمراتب بزرگتری است و در حدود آن چندین استان میتواند جای بگیرند. علاوه بر این «یالت» بار تاریخی خاصی دارد که در کلمه ی «استان» به پس رانده میشود. مترجم در بعضی جاها نظرات خود را بکتاب افزوده است که بکلی غیرقابل قبول است. مثلاً در جایی از کتاب گفته میشود که: «در صفوف آرتش شوروی افسران و سربازان... با احساس تأسف بسیار آذربایجان را ترک میکردند. آنها در حین عبور بزبان مادری میشنیدند که: نوید، کجا میروید؟ چرا ما را گذاشته و میروید؟ ما را فراموش نکنید،، با امید دیدار نزدیک، بعد از این سخنان مترجم محترم از جانب

خودش علاوه میکند که: **و این عمل احمقانه** (یعنی گفتن این سخنان از جانب خلق) **آنها را هم** (یعنی افسران و سربازان را) **تهییج کرده، میگفتند راه دور نمیرسیم، آنور ارس هستیم**». با چنین مداخلاتی در ترجمه مصادف میشویم و این موجب تأسف است.

یکی از نکات ناراحت کننده جدی در کتاب و شاید مهمترین آنها مقدمه ای است که بکتاب نوشته شده است. مؤلف این مقدمه ی هفت صفحه ای جناب دکتر بهرام امیر احمدیان استاد دانشگاه، محقق و متخصص مسائل قفقاز، روسیه و آسیای مرکزی است. تحقیقات ما مربوط بدوره ی مشخصی بوده و سالهای ۱۹۴۶-۱۹۴۵ = ۱۳۲۵-۱۳۲۰) را در بر میگیرد. آقای امیراحمدیان در مقدمه ی خویش بر خود با مسائل از دوران هخامنشیان تا باامروز را ترجیح میدهد و در توضیح برخی مسائل نقطه ی نظر یک شونیست ایرانی را بنمایش میگذارد و در داخل این محافل هر چقدر نفرت که موجود است در مورد دیروز و امروز آذربایجان در این هفت صفحه گنجانده است. برخی افکار و ملاحظات نویسنده ی مقدمه چنان از نظر علمی ابتدایی و چندان از نظر سیاسی عامیانه است که حتا میشود بدانها جواب هم نداد. اما حساسیت موضوع مورد بحث توضیح برخی مطالب را که در مقدمه با آنها پرداخته میشود ضروری میسازد. نخست اینکه هر قدر هم عجیب و غریب باشد، یکی از اهداف مقدمه ی آقای امیراحمدیان جمهوری خلق آذربایجان ایجاد شده در سال ۱۹۱۸ میباشد. وی بعد از حاشیه روی کوتاهی در تاریخ هخامنشی مینویسد: «بعد از فروپاشی امپراتوری روسیه و در زمان تصاحب حاکمیت توسط بالشویکها با استفاده از خلأ قدرت، و در نتیجه ی حمایت دولت عثمانی حکومت ضعیفی بنام «جمهوری دمکراتیک آذربایجان» ایجاد شد. این بمعنای بحکومت رسیدن نیروهای با تفکر ضد ایرانی و بر علیه ایران در قفقاز بود. آنان با تصاحب نام آذربایجان که منشأ ایرانی داشته و جزئی از خاک ایران است حکومت ساختگی آذربایجان را ایجاد کردند». آقای امیراحمدیان در حالی این مطلب را عنوان میکند و آذربایجان را جزئی از خاک ایران ادعا میکند که در زمان ایجاد جمهوری خلق آذربایجان در ۲۸ ماه می ۱۹۱۸، در نقشه های سیاسی دنیا این دولت نه بنام ایران که بنام پرس شناخته میشد. امیدواریم که استاد دانشگاه آقای امیر احمدیان متوجه این امر باشد که ورود دولتی بنام ایران بصرحه ی بین المللی خیلی بعد، حتا خیلی بعد از شناسایی جمهوری آذربایجان توسط کنفرانس ورسای انجام گرفته است. در همین دوران همسایه ی جنوبی ما نیز، همانند بسیاری از دولتهای شرق، بعنوان یک قاعده کلی، تحت حاکمیت سلسله ای میبود و خصوصیات سیاسی، مدنی - معنوی آنرا هویت قومی آن سلسله تعیین میکرد. امیدواریم که هویت قومی سلسله های صفوی و قاجار از مسائل بی جر و بحث تاریخی باشد. در آنچه مربوط به ایجاد جمهوری خلق آذربایجان تحت حمایت عثمانی است باید بگویم که در اراضی روسیه ی سابق تنها دولت آذربایجان ایجاد نشده بود و در همین زمان تنها در قفقاز چهار دولت جدید بوجود آمده بود که دو تای آنها (ارمنستان و گرجستان) اختلاف آشکار با امپراتوری عثمانی داشتند. در محدوده ی امپراتوری کهنه ی تزاری دولتهای اوکراین، جمهوریهای بالتیک، لهستان، فنلاند و غیره نیز وجود داشتند و از هم پاشی امپراتوری روسیه یک پروسه ی جهانی بود و ایجاد جمهوری خلق آذربایجان نیز نبوه ی خود جزئی از این پروسه بحساب میامد. شکی نیست که امپراتوری عثمانی طبق مقاله نامه ی امضا شده (۴ ژوئن ۱۹۱۸) در آزادسازی باکو از دست بیگانگان کمکهای جنگی، سیاسی و دیپلماتیک به جمهوری آذربایجان کرد. اما این دز زمانی بود که باکو در نقشه های جنگی دولتهای بزرگ داخل شده بود و همه برای رسیدن سریع به نفت باکو بحرکت در آمده بودند، و از آن جمله قشون انگلیس با حرکت از مزوپوتامی بجنوب خزر، انزلی رسیده بود. در چنین شرایطی، برای استخلاص باکو، مرکز تاریخی و سیاسی خود از دست بیگانگان مسیحی، و دستجات فولدور ارمنی - بالشویک که در ماه مارس ۱۹۱۸ دوازده هزار نفر مسلمان و هزاران تبعه ی پرس بیگانه را بخاطر دین و تبار دیگرشان محو کرده بودند، درخواست کمک حکومت آذربایجان از امپراتوری عثمانی بر طبق حقوق بین المللی یک امر طبیعی بشمار میرفت. در همین زمان محمد ساعد مراغه ی که در باکو کنسول بود و بعد نخست وزیر تهران شد، در کتاب خود که در تهران منتشر کرده مینوشت که در روزهای خونین مارس خود او بهمراهی کارمندان کنسولگری پنج هزار مسلمان را در باکو دفن کرده است. ولی بعد از مغولیت امپراتوری عثمانی جمهوری آذربایجان یکسال و نیم دیگر هم دوام کرد و از سوی کنفرانس صلح پاریس که دولت پرس هم در آن شرکت داشت بعنوان دوفاکتو شناخته شد. درباره ی ضعف حکومت جمهوری آذربایجان که مورد ادعای آقای امیراحمدیان است باید گفت که البته کسانیکه در شرایط سخت دولت جدیدی تشکیل میدهند با دشواریهایی روبرو میشوند، اما با وجود این، دولت جوان مزبور در سال ۱۹۱۸ باکو را از دست دشمنان آزاد کرده و سیادت دولت را بسرحدات آن تأمین نموده بود. حتا در همین دوران عده ای از سران نمایندگیهای اروپایی در قفقاز بکشورهای خود گزارش میدادند که در بین دولتهای جدیدالتأسیس، جمهوری خلق آذربایجان کارآمدترین آنهاست. درباره ی دولتی که آقای امیراحمدیان ضعیف قلمداد میکند روزنامه نگار جنگی انگلیس اعزامی به باکو، اسکاتلند - لید چنین مینوشت: «من باینجا آمدم تا شاهد آشفتهگی باشم که همه از آن حرف میزدند، لاکین آنرا مشاهده نکردم. در عوض همه چیز را مرتب دیدم. بمن میگفتند که کوچه های پر از خون و صحنه های دهشتناک خواهی دید. در عوض من صلح و آرامش دیدم. بمن میگفتند بجای قشون، توده ای آشفته خواهی دید، اما قشونی دیدم با انضباط، قوی، پر از جوانهای پر شور. برآستی هم اکنون من در باکو چنان امنیتی میبینم که بعد از شروع جنگ چنان امنیتی دیده نشده بود... دولت آذربایجان اکنون بصورت نمونه ای حقیقی برای بقیه ی خلقهای قفقاز جنوبی در آمده است». بهر حال در این زمان، در آذربایجان چنان ثباتی وجود داشت که زوار پرس که میخواستند زیارت مشهد بروند و از دست فولدورها در خاک خود تأمین نداشتند، تنها از خاک جمهوری آذربایجان با امنیت عبور کرده و زیارت امام رضا نایل میشدند. یکی از مسائلی که آقای امیر احمدیان را ناراحت میکند اینستکه جمهوری آذربایجان اولین جمهوری دمکراتیک شرق است. برای کم کردن اهمیت این واقعیت، این «استاد دانشگاه» گاهی جمهوری آذربایجان را «اوسال عثمانی»، میخواند و گاه با آوردن نمونه هایی از تاریخ پرس ایجاد پارلمان در انقلاب مشروطیت را در برابر جمهوری خلقی که بر اساس و تکیه بر ارزشهای دمکراتیک ایجاد شده بود قرار میدهد. وی مینویسد که: دهسال قبل از ایجاد اولین جمهوری ادعایی مورخین، سیاستمداران، عالمان و دولتمردان آذربایجان، در سال ۱۹۱۱-۱۹۰۷ در نتیجه انقلاب مشروطیت در ایران، اولین پارلمان و حاکمیت قانونی شکل گرفته است که، در آن زمان دولت ادعایی آذربایجان آنها هنوز وجود نداشته است. آنان (مورخین، سیاستمداران، عالمان و دولتمردان آذربایجانی - ج.ح.) باین حقیقت چشم میپوشند. «البته انکار حقیقت چیز خوبی نیست، خواه این انکار از جانب مورخین، سیاستمداران، عالمان و دولتمردان آذربایجان باشد، خواه از جانب هماتیان ایرانی آنها.

اما، پارلمانی را که در تحت یک رژیم سلطنتی محدودیت‌های جزئی برای اختیارات شاه قایل شده بود، و حکمران مسبتد آنرا ممنوع کرده و حتاً ساختمان آنرا توسط دستجات قزاق بتوپ میبست، و یک جمهوری خلقی و تأسیسات دمکراتیک آنرا که نه تنها دوستانش، بلکه دشمنانش نیز بدان معترفند، با هم مقایسه کردن، مطلقاً چشم بستن بواقعیات مورد قبول دنیا میباشد. مثلاً، هنوز در پاییز سال ۱۹۱۹ اولیور اوردروپ که کمیسر عالی بریتانیا در قفقاز تعیین شده بود، پس از اولین دیدار از باکو و ملاقاتش با صدر شورای وزیران آذربایجان، ن. نصیب بگ اف، در دوم اکتبر بلندن گزارش میدهد که: «نخست وزیر نصب بگ اف جهان بینی وسیعی دارد و شخصی است که تحصیلات عالی کرده، تیز هوش و صادق بایده های آزادخواهانه، صمیمی، باوجدان و بانزاکت است، که برای رسیدن بمقاصد مورد نظر فداکاری میکند. ایده های نخست وزیر مذهبی نیست، ملی است. او از بلشویزم متنفر است. تنها چیزی که وی خواهان آنست استقلال کشورش میباشد. کابینه ی او برای برخی دولتهای اروپایی میتواند نمونه باشد. آنان کارهای خود را خوب اداره میکنند و مانند تمام افراد لایق بیش از هر چیز برای رسیدن بجایگاه خود در جهان تلاش میکنند.» در هر حال، این حرفهای یک مورخ، سیاستمدار، عالم یا دولتمرد آذربایجانی نبود. دکتر امیر احمدیان تمام اینها را کافی ندانسته و مارا متهم به چشم پوشی از حقیقت کرده و در مقدمه خویش که نه تنها از حقیقت، بلکه از ابتدایی ترین اخلاق علمی و سیاسی نیز بدور است مینویسد که جمهوری خلق آذربایجان دارای سرحدات شناخته شده بین المللی نبود (آن زمان هم قاراباغ منطقه مورد مشاجره بود). اولاً لازم است گفته شود که در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۸ اراضی بدون بحث آذربایجان ۹۷۲۹۷/۶۷ کیلومتر مربع، و با افزودن مناطق مورد مناقشه ۱۱۳۸۹۵/۹۷ کیلومتر مربع بود. کشورهایی که در قفقاز منافع داشتند و از آن جمله دولت شاهنشاهی پارس، در بیستم ماه مارس ۱۹۲۰ با امضای مقاله نامه ای آنرا برسمیت شناخته، رقم اول که را قاراباغ هم داخل آن بود مورد تأیید قرار میداد. آنچه که مربوط بادعای ارضی توسط ارمنه میشود، آنها علاوه بر آذربایجان، گرجستان و ترکیه، بر علیه ایران هم ادعای ارضی داشتند و این ادعای آنها در عرضحال تقدیمشان بکنفرانس صلح پاریس در ۱۹۱۹ بصراحت نشان داده شده بود. جا دارد خاطر نشان شود که جمهوری آذربایجانی که امروز آقای دکتر امیر احمدیان از موضع دشمنی با آن برخوردار میکند، مناسبات بسیار عادی باحکومت شاهنشاهی پارس داشته، و این مناسباتی بین دو دولت با امضای قرارداد دوستی امضا شده بین آنها همراه با هشت مقاله و سازش در ماه مارس ۱۹۲۰ منعکس شده بود. بر اساس ماده اول قرارداد دوستی امضا شده بین دو دولت، پارس اولین دولتی بود که جمهوری آذربایجان را از نظر حقوقی برسمیت شناخت. در اینجا باید علاوه کرد که در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۹ بر خلاف اکنون، جمهوری خلق آذربایجان در تمام شهرهای آذربایجان جنوبی سرکنسولگری، کنسولگری یا نمایندگی کنسولی رسمی دایر کرده و مشغول فعالیت بود. این نمایندگان دیپلماتیک گزارشهای جالبی فرستاده اند که اکنون هم در آرشیو جمهوری آذربایجان نگهداری میشود. در باره ی مورد مشاجره بودن قاراباغ در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۸ با تقدیم سندی از منابع روسی مورد مراجعه ی مکرر عالمان ایرانی بحضور آقای امیراحمدیان این مطلب را جمع بندی میکنم. در سال ۱۹۲۰، سه ماه بعد از سرنگونی ماه آوریل، در ژوئیه ی همانسال بلشویکهایی، که در قفقاز صاحب نفوذ بحساب میآمدند: صدر کمیته ی انقلابی آذربایجان نریمان نریمانف (آذربایجانی)، عضو دفتر حزب بلشویک روسیه، مدیوانی (گرجی)، اعضای کمیته ی مرکزی حزب بلشویک آذربایجان، میکویان (ارمنی)، نانشولی (گرجی)، اعضای شورای جنگی آرتش یازدهم، وسنیک (روس)، لوندواسکی (روس)، و میخایلیف (روس) در نامه ای که باهم امضا کرده و به کمیته ی مرکزی حزب بلشویک روسیه فرستاده اند، در مورد مسئله ای که آقای امیراحمدیان مورد مناقشه حساب کرده است چنین مینویسد: «در دوران حکومت مساوات قاراباغ بتمامی و همیشه جزئی از آذربایجان بوده است».

نهایتاً، در تاریخشناسی ایران در نمونه ی دکتر امیر احمدیان سبب ناراحتی مداوم در مورد جمهوری آذربایجان چیست؟ دلیل آنرا زمانی مورخ مشهور ایرانی سید احمد کسروی خیلی درست توضیح داده بود. او نوشته بود «در عین حال که قبله ی تمام دنیای مسلمان مگه است، پس از کسب استقلال آذربایجان شمالی، تهران همیشه نگران این است که تبریز قبله ی خود را در باکو پیدا کند».

آنچه که مربوط بحوادث رخ داده در آذربایجان جنوبی است، دکتر امیراحمدیان حکومت ملی تشکیل شده در این دوران در تبریز را تشکیلاتی محلی بحساب میآورد و تاریخ نگاران جمهوری آذربایجان را متهم باین میکنند که این حکومت محلی را ملی نامگذاری میکنند. اولاً: ملی یا محلی بودن این حکومت را نه مورخین آذربایجانی، بلکه خود آن حکومت معین کرده بود، و نه تنها در مکاتبات داخلی، که در اسناد بین المللی نیز چنین منعکس شده است. در عین حال با نامیدن حکومت خود بنام حکومت ملی، محافل سیاسی تبریز وجود ملت آذربایجان را تأیید میکردند. شکی نیست که کمک شوروی بحرکات ۲۱ آذر وجود داشت، و لزومی برای انکار آن وجود ندارد. در همین جا باید گفت که اسناد آرشیوهای بتازگی مفتوح روسیه نشان میدهد که عین همین نوع کمک را اتحاد شوروی در انقلاب اسلامی ۱۹۷۹-۱۹۷۸ = ۱۳۵۷ به نیروهای ضد شاهی که بحکومت رسیده بودند انجام داده است. اگر کمک گرفتن از شوروی خیانت محسوب بشود، آنگاه هر دوی آنها خیانت است. بر عکس نوشته ی آقای امیراحمدیان، علیرغم دریافت کمک از شوروی، پایه ی اجتماعی حرکات ۲۱ آذر در خود آذربایجان جنوبی بود و انسانهای بیشماری از انکار زبان، مدنیت و تاریخ ترک، یعنی مورد شک قرار دادن موجودیت یک ملت، ناراضی بوده و حتاً بسوی جدایی از ایران رانده میشدند. آخر، در آن روزگار نیز مانند امروز، مورخین و سیاستمداران ایرانی تلاش میکردند ثابت کنند که، گویا ترکان ساکن آذربایجان جنوبی آریایی های قدیمی هستند و گویا مغولان آمده و زبان آنها را عوض کرده اند. همین مغولان در همان زمان ایالتهای فارس نشین را نیز اشغال کرده بودند و مانندشان در آنجاها طولانی تر از آذربایجان بوده است. حال چگونه است که ساکنین فارسزبانان را حفظ کردند اما ساکنین آذربایجان آنرا عوض کردند؟. این یک تعبیر کاملاً غیر علمی است و چنین قصه هایی را فقط در کشوری مانند ایران میتوان سرهم بندی کرد.

کتابی که دکتر احمدیان بدان مقدمه نوشته است چون از زبان روسی بزبان فارسی ترجمه شده است، نامبرده از این مطلب برای رنگ سیاسی دادن بافکار بی اساس خود استفاده کرده و زبان آذربایجانی را زبانی محلی مینمایاند. امیر احمدیان مینویسد: «کتاب بزبان روسی در شهر باکو چاپ شده است. در اصل، در جمهوری آذربایجان چون زبان آذری یک زبان محلی بحساب میاید، در آذربایجان و دولتهای مابعد شوروی از زبان روسی بعنوان زبان علم و روابط بین المللی استفاده میشود.» بنظر میرسد که عبارت «محلی» خیلی مورد خوشایند تعدادی از عالمان ایرانی است، و هر چه که مربوط باذربایجان است محلی محسوب میشود. شک نیست که چنین برخوردی

بکلی اشتباه است، ولی متأسفانه هنوز بسیاری در ایران از تأثیر این دید اشتباهی نتوانسته‌اند آزاد بشوند. دکتر امیراحمدیان، محقق مسائل قفقاز، روسیه و آسیای مرکزی بعنوان متخصص نیک میدانند که، تحقیقات ما در مورد مسائل آذربایجان جنوبی، ابتدا بزبان آذربایجانی منتشر شده است. دست کم از کتابی که در مقدمه اش از آن نام برده است و چند سال قبل در تهران بصورت معیوب بنام «فراز و فرود فرقه دمکرات آذربایجان» - که ترجمه ای از کتاب من «آذربایجان جنوبی بین تهران، باکو، مسکو (۱۹۴۵-۱۹۴۱) چاپ ۱۹۹۸ باکو و محل شروع جنگ سرد: آذربایجان جنوبی (۱۹۴۶-۱۹۴۵) چاپ باکو ۱۹۹۹ است - نام کتابها بزبانهای آذربایجانی و فارسی داده شده است. علاوه بر اینها تحقیقات من در مورد آذربایجان جنوبی منتشره در باکو بسال ۲۰۰۱ و بنام «رو در روی شوروی، انگلیس و آمریکا» چاپ شده است. کتاب بسال ۲۰۰۳ در باکو بروسی ترجمه شده و در سال ۲۰۰۸ بزبان فارسی ترجمه و کوتاه شده است. البته کمی بعد این کتاب در استانبول بزبان ترکی، در هاروارد بزبان انگلیسی و در مسکو بزبان روسی چاپ شده است. ترجمه ی این کتاب برخلاف نظر دکتر امیراحمدیان ربطی به بیعلاقگی ما عالمان آذربایجانی بزبانمان نداشته، بلکه با توجه به رغبت علمی و سیاسی بدان، و با تازگی مواد و اسناد بمیدان آورده شده بستگی دارد. ما هر چه مینویسیم ابتدا بزبان آذربایجانی منتشر میشود. اگر بعداً بزبانهای دیگر ترجمه میشود، آنطور که برخی عالمان ایرانی ادعا میکنند کوچکترین ارتباطی به «محلّی» بودن زبان آذربایجانی ندارد.

از مقدمه ی دکتر امیراحمدیان ناراحت شدن ایشان از اینکه مزار پیشه وری در «فخری خیابان» قرار دارد احساس میشود. وی مینویسد: «رهبر فرقه ی دمکرات آذربایجان، پیشه وری در سوء قصدی که باقرآف ترتیب داده بود کشته شد. چند سال قبل در حین ساختن مزاری برای حیدرعلی اف، جای مزار پیشه وری عوض شد، اما مزار جدید از مزار قدیم باشکوه تر است.» اولاً نظرات امیراحمدیان در مورد اینکه گویا باقراف برای پیشه وری سوء قصدی ترتیب داده بود با حقایق تاریخی خوانایی ندارد. زمانیکه باقراف محبوس بود، از پنج اتهام ادعایی برعلیه وی یکی هم در ارتباط با مرگ پیشه وری بود. حتّاً در محکمه ی شوروی چنین اتهامی در سال ۱۹۵۶ به ثبوت نرسید و ناچار این اتهام را پس گرفتند. مرگ پیشه وری با مسکو ارتباط بلاواسطه داشت و اسناد موجود آنرا بیشتر تأیید میکند. آنچه که مربوط به دفن وی در «فخری خیابان» میشود اینستکه پیشه وری یکی از روشنترین خادمان سیاسی پرورده ی خلق آذربایجان در قرن بیستم بوده و خیلی خیلی قبل از انقلاب اسلامی و تنها بدستور وی مجسمه ی رضاشاه مستبد برای اولین بار و فقط در آذربایجان پایین کشیده شد. زمان، نام پیشه وری را بخاطر نقشی که در سرنوشت خلق آذربایجان و تاریخ آن داشته، بخاطر وطن دوستی و روح آزادیخواه وی، به سمبل تبدیل کرده است. حکومت ملی که وی در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ ایجاد کرد چنان قدمهای مهمی برداشت که، در طول شصت سال رژیمهای شاهی و اسلامی با تمام توان با ایده های پیشه وری بمبارزه پرداختند ولی نتوانستند او را از حافظه ی خلق پاک کنند. بخاطر نقشی که پیشه وری در سرنوشت خلق آذربایجان داشته، مزار پیشه وری بایستی در «فخری خیابان» باشد، و در این، هیچ چیز تعجب آوری وجود ندارد.

نهایتاً، بعنوان یک قاعده در ادبیات ترجمه با برخی مسائل میتوان موافقت کرد و این چیز بدی نیست. اما با استفاده از آن، بکار بردن عبارات تحقیر آمیز در مورد تاریخ یک کشور همسایه، و نشان دادن چنین بی اعتنائی بگذشته ی ملّتی که تقریباً نصف اهالی مملکت را تشکیل میدهد، بیشتر از اینکه با جستجوی حقیقت علمی علاقه دار باشد، از کوشش برای شانناژ حکایت میکند و از فقدان حسّ مسئولیت معنوی در برابر تاریخ پیش میاید.